

احیای فکر دینی در ایران - ظهور مانی

ظهور مانی

در تعقیب برنامه‌های معنویت‌گسترانه اردشیر پاپکان، مؤبدان و هیربدان با برخورداری از حمایت همه‌جانبه سیاسی و مالی دستگاه‌های دولتی در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیتهای دامنه‌داری را در راه تبلیغ دین و مبارزه با کژیها و مفاسد اجتماعی به‌راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به‌دین و جنب و جوش ناشی از آن در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در کنار فعالیتهای گسترده مؤبدان برای همه‌گیر کردن آئین زرتشت و ترویج مراسم عبادی، در خارج از حوزه فقاقت رسمی نیز کسانی با نیت ایجاد یک دین همه‌گیر اقداماتی در راه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک آئین همه‌پسند و مورد قبول اقوام غیر زرتشتی ساکن در نواحی پیرامونی کشور به‌عمل آوردند. مانی بارزترین چهره تاریخی در این زمینه شد.

مانی (متولد سال ۲۱۵ م) از یک خانواده همدانی مقیم یکی از روستاهای کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) بود که روایتهای سنتی نسبش را به حکومتگران پارتی میرسانند. پدرش فاتک مردی تحصیلکرده بود که به‌نوشته ابن‌الندیم^۱ در تیسپون میزیست و تحت تأثیر افکار نوین فیلسوفان و حکمای ماندائی و غنوصی قرار داشت.^۲ او به‌روایتی در اواخر عمرش به دشت‌میشان

۱- الفهرست: ۵۰۸.

۲- ماندا یک عبارت آرامی به‌معنای عرفان (شناخت قلبی خدا و حقیقت) است. این مکتب در اوائل قرن اول مسیحی توسط متفکران کلدانی در حوالی بابل شکل گرفت و به‌زودی در میان متفکران دین‌گرای یونانی جا باز کرد. غنوص (Gnosis) یک عبارت یونانی به‌معنای اشراق (شناخت مبتنی برالهام) و ترجمه «ماندا» است. این مکتب اساسا در حران و براساس افکار زاهدانه و صوفیانه کلدانیها شکل گرفت و یونانیان مهاجر به‌اسکندریه و حران به‌آن غنا بخشیدند. صابئین پیروان مکتب عرفانی تحول‌یافته کلد و بابل بودند که ریشه در نجوم بابلی و ستاره‌پرستی کهن داشتند و نوعی توحید زهدگرایانه را به‌وجود آورده بودند. هرسه این مکتبها چون اساسا در کلد شکل گرفتند، از جهات مختلفی با یکدیگر اشتراک و شباهت داشتند. در هرسه این مکتبها میتوان رد پای تعالیم عرفانی زرتشت را یافت و ادعا کرد که اینها تحت تأثیر دین ایرانی در خاورمیانه و در منطقه نفوذ فرهنگ ایرانی شکل گرفته‌اند. یعنی در حقیقت

(در خوزستان) رفته به فرقهٔ دینی مُغْتَسَلَه پیوست و در همانجا ماندگار شد.^۱ مانی نزد حکمای حران و نصیبین تحصیل کرد و افکار زهدگرایانه و دنیاگریزانهٔ ماندائیهها و غنوصی‌ها بر روح او تأثیر بسیار نهاد؛ و چون از کودکی تحت تأثیر شدید داستانهای دینی مغتسلهٔ خوزستان و عراق بود، چنان به ذهن خود تلقین کرده بود که جهان به یک پیامبر نوین نیاز دارد. تحت تأثیر همین خودتلقینی، در سنین نوجوانی احساس میکرد که آن پیامبری که جهان در انتظارش نشسته است او است. او چنان غرق تفکر در این زمینه بود که یکبار فرشتهٔ وحی که توأم نامیده میشد را دید و آوازش را شنید که به او میگفت: «خویشتن را پاکیزه بدار و از شهوتها و امیال نفسانی دوری گزین». سپس درحوالی ۲۴ سالگی همان فرشته بر او ظاهر شد و گفت که پروردگار روانبخش^۲ وی را (فرشته را) مأمور کرده است تا به او ابلاغ کند که هنگام آنست که برای تبلیغ دین نوین به پای خیزد و راه رستگاری را به مردم نشان دهد.^۲

به‌رحال، مانی درسال ۲۳۹م به فکر ایجاد تحولی عظیم در دین ایرانی افتاد و عقائد درونیش را به‌رشتهٔ تحریر درآورد و درعراق و خوزستان برای آن به تبلیغ پرداخت. بنظر میرسد که تا سال ۲۴۱ که اردشیر پاپکان درگذشت، مانی از یک شخصیت والا و نفوذ چشمگیری برخوردار بوده است؛ زیرا در مراسم تاجگذاری شاپور که درهمین سال انجام شد بعنوان یک شخصیت بلندپایهٔ دینی شرکت کرد، و گویا هم او بود که تاج شاهنشاهی را بر سر شاپور نهاد. این قضیه معلوم میدارد که مانی از یک خاندان صاحبنام از مغان بوده است. او به‌قصد تأثیرگذاری بر افکار شاپور تعالیم مدونش را در کتابی با عنوان **شاپورگان** به شاپور تقدیم کرد و توانست شاپور را که مردی آزاداندیش و دین‌دار بود متوجه اهمیت افکار خودش سازد و زمینهٔ فعالیتهای بیشتر تبلیغیش را فراهم سازد. از این سال مانی عملاً در زمرهٔ یکی از مؤبدان بلندپایه در نظر مردم جلوه کرد که حمایت شاهنشاه را با خودش دارد. او با برخوردارى از همین موقعیت فعالیتهای تبلیغیش

تأثیری که تعالیم عرفانی زرتشت بر اذهان کلدانیهای اندیشمند نهاده بود، آنها را به تدریج از افکار دینی کهن عراق دور ساخته به تفکر نوینی سوق داده بود که - سرانجام - این مکتبها از آن بیرون آمد. مغتسله فرقه‌ئی از ماندائیهها بودند که گویا از یک پیامبر آرامی تبار به نام «پوهانس» (یونس / یحیی) پیروی میکردند، و پیامبران به آنها وعده داده بود که به‌زودی پیامبر دیگری ظهور خواهد کرد و سلطنت را به دست خواهد گرفت و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت. همین انتظار ظهور سبب شد که بخشهایی از مغتسله و ماندائیهها از اواخر قرن دوم میلادی به بعد جذب تبلیغات مبلغان مسیحی شوند و به دین مسیح درآیند.

۱- الفهرست: ۵۰۸.

۲- همان.

را در عراق و خوزستان گسترش داد. از آنجا که اقوام آرامی و خوزی‌ها به تأثیر از مبلغان مذهب مغتسله (پیران یک پیامبر دیرینه محلی به نام یوهانس) از مدت‌ها پیشتر در انتظار پیامبر نوظهوری بودند، مانی در میان این اقوام پیروان بسیاری به دست آورد.

چند سال بعد مؤیدی به نام **کرتیر** به منصب ریاست دستگاه دینی کشور رسید. ما مؤید کرتیر، را که احتمالاً از مغان آذربایجانی بود، از راه سنگنبشته خودش میشناسیم. او در اواخر سلطنت شاپور اول و سپس در عهد هرمز اول و بهرام اول و بهرام دوم سَمَتِ مؤبدان مؤید ایران را داشت، و از نفوذ و قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، تا جایی که شرح فعالیت‌های دینگسترانه‌اش را در کتیبه نقش رستم نگاشته و در آن درباره اقداماتی که در جهت سرکوب دینی پیروان عقائد غیر زرتشتی به عمل آورده داد سخن داده است. این مؤید که بنا به آنچه در کتیبه‌اش ذکر کرده تا پیش از آن اداره امور مدارس دینی کشور را در دست داشته، مردی بسیار متعصب و انحصارگرا بود، و به جز یک برداشت خاص از دین مزدایسنی با هیچ عقیده دیگری سر سازگاری نداشت. او که مانی را مردی بددین و مردم‌فریب می‌پنداشت شاهنشاه را بر آن داشت که یک جلسه مناظره تشکیل دهد و مانی را حاضر آورد تا بر سر عقائدش با وی بحث کند. یعقوبی به اختصار مینویسد که مؤبدان مؤید در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند؛ و مانی چون جان خود را در خطر دید از ایران گریخت.^۱

مانی در حوالی سال ۲۵۱م (دهمین سال سلطنت شپور اول) به سغد و ترکستان سفر کرد و در آن نواحی به فعالیت ادامه داد. او از این نواحی شاگردان طراز اولش را به سوریه، آسیای صغیر، شرق بالکان و مصر فرستاد؛ و از آن‌پس برای بیش از ۲۰ سال به فعالیت‌های تبلیغی ادامه داد. در آن مناطق بعثت آنکه تعالیم بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود، زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی موفق شد که پیروان بسیاری بخصوص در ترکستان چین به دست آورد.

در سال ۲۷۳ که شاپور درگذشت و **هرمز اول** به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت. هرمز در حیات پدرش شهریار کابل و پشاور بود و «کوشان‌شاه» لقب داشت.^۲ او مثل پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. در تعقیب همین سیاست، او مانی را به پایتخت فراخواند و مورد حمایت قرار داد. شاید او فکر میکرد که تعالیم مانی که تلفیق همه ادیان درون مرزهای کشور بود، میتواند در تحکیم وحدت ملی کمک کند و اساس سلطنت را

۱- تاریخ یعقوبی: ۱ / ۱۶۱.

۲- ناحیه قندهار و دره کابل و پشاور، تا کویته و خضدار را کوشان، و شهریارش را کوشانشاه میگفتند.

مستحکم سازد. بعلاوه منطقه فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقه حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی شک هرمز هم به دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است.

ولی از آنجا که عقائد و افکار مانی موافق طبع مغان زرتشتی نبود، بخصوص که سرسخت ترین دشمن مانی یعنی کرتیر در رأس دستگاه دینی و قضایی کشور قرار داشت، حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به یاری بخشی از سپهداران کشور و با برخورداری از حمایت مغ ها خواستار سلطنت برای خودش بود. رقابت دو برادر سر انجام در سال ۲۷۴ به از میان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست.

در عهد یکسال و نیمه بهرام اول مبارزه علنی دستگاه فقاقت زرتشتی با آئین مانی آغاز شد، و این مبارزه از حمایت دربار برخوردار گردید. چون مانی از یک خاندان متنفذ بود و ظاهراً پیروان بسیاری در نقاط غربی و شرقی کشور (عراق، خوزستان، سغد، باختریا) داشت، دستگیری و قتل او میتوانست عواقب ناخوشایندی را برای دربار بهرام اول در پی داشته باشد. برای توجیه نابودسازی مانی یک جلسه مناظره با شرکت بلند پایه ترین مؤیدان در دربار تشکیل شد و از مانی خواسته شد که از آئین و ادعاهای خویش دفاع کند. در این مجمع که دادگاه ویژه روحانیت بود فقهای زرتشتی با دلائل قطعی ارتداد و کفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت او را صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت و زندانی شد. طبق سنتی که در آئین زرتشتی وجود داشت، کسی که از دین بر میگشت و مرتد میشد می بایست او را به زندان افکنند و یکسال به او مهلت دهند و با موعظه و دلائل شرعی او را با حقانیت دین مزدا یسنا آشنا کرده به او امکان دهند تا توبه کند و به دین برگردد.^۱ احتمال دارد که مانی را حوالی یکسال در زندان نگاه داشته وی را تحت فشار قرار داده باشند تا توبه کند و دست از ادعای نبوت بکشد. ولی مانی در اثر خود تلقینیهای دراز مدتی که از او ان کود کیش آغاز شده بود خویشتن را واقعا پیامبر خدا میدانست و به حقانیت راه خویش مؤمن بود، و به همین سبب بر درستی عقائدش پای فشرد، و نه تنها تن به توبه نداد بلکه - چه بسا - از مؤیدان که میکوشیدند وی را توبه دهند میخواست که دین او را قبول کنند و از او اطاعت نمایند تا خدا از همه شان خشنود گردد.

اینکه پس از دستگیری و حبس مانی چه بر سر او آمد گزارش درستی در کتابهای تاریخی در دست نیست. آنچه مسلم است آنکه او در سال ۲۷۶ اعدام شد. یک روایت که بیشتر عمومیت

۱- تاریخ طبرستان: ۲۲، نامه تنسر به پادشاه طبرستان در زمان اردشیر پاپکان؛ به روایت روزبه ابن مقفع.

دارد میگوید که پوست او را برکنند و از گاه انباشتند و برسر دروازه شهر گندیشاپور آویختند. ابن‌الندیم در یک روایتی مینویسد که مانی را در زمان بهرام پور شاپور اعدام کردند، و پس از اعدامش جسدش را به‌دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را برسر یکی از دروازه‌های گندیشاپور آویختند. وی روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» ذکر میکند، و سپس می‌افزاید که در این مورد که مانی را به‌دار آویختند شکی وجود ندارد.^۱

تعالیم مانی

از آنجا که مانی در آغاز فعالیت‌هایش در منطقه‌ی آرامی‌نشین عراق میزیست که آئین مسیحیت در آن انتشار یافته بود، و خود او نیز از کودکی تحت تأثیر بخشهائی از تعالیم ماندائیها بود که وارد مسیحیت شد؛ وی از اوان کارش با تصریح به اینکه دو دین زرتشت و مسیح ادیان آسمانی‌اند صراحتاً اعلام داشت که فرستاده خدا و خاتم نبوت زرتشت و مسیح است و از طرف خدا مأموریت دارد که این دو دین را متحول سازد و دین نوینی را که مجموعه تعالیم این دو دین الهی است ترویج کند. از زمانی که از عراق تبعید شد یا هجرت کرد و به شرق کشور و سپس به ترکستان چین رفت، تحت تأثیر عقاید بودایی قرار گرفت و بسیاری از تعالیم بودا را نیز در عقیده‌اش وارد کرد. از این به بعد تعالیم او آمیزه و تلفیقی بود از همه ادیان موجود در درون مرزهای ایران، از عرفان زرتشت گرفته تا تثلیث مسیحیت و تناسخ بودایی و زهد ماندائی. او با تشکیل چنین دینی برآن بود که ادیان درون مرزهای ایران را وحدت بخشد و چنددستگی عقیدتی را از میان ببرد و دینی همه‌گیر را در ایران رواج دهد.

اساس تعالیم مانی - همچون مغتسله و مسیحیان و ماندائی‌ها - بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به جهان با یک دید بدبینانه مینگریست بنا شده بود. تعالیم او انسان را به انزواگرایی و بی‌توجهی به امور جهان سوق میداد و به موجودی بی‌خاصیت مبدل میکرد که جهان را به دنیاخواهان وامیگذاشت تا خود در دنیای اوهام صوفیانه از دنیا دست بشوید و در خوابی بیدارنشده بزید و به گمان خود، با دست شستن از دنیا آخرت را برای خودش تضمین کند.

مانی - با تأثیرپذیری از زروانی‌های شرق آسیای صغیر - عقیده داشت که حاکمیت جهان دردست دونیروی خیر و شر است که هر دو قائم به‌ذاتند و از ازل وجود داشته‌اند؛ این دو نیرو - یکی نور و دیگری ظلمت - در ازل دو دنیای جداگانه داشتند؛ جایگاه اولی در آسمان و جایگاه

۱- الفهرست: ۵۱۷-۵۱۸.

دومی در زیر زمین بود؛ ولی در زمانی شر و ظلمت بر نور چیره شد و دنیای او با دنیای نور در آمیخت و چونکه نور نمیتوانست وجود ظلمت را برتابد، از آن زمان ستیز خیر و شر آغاز شد. خیر و نور که تجلی ذات حق بود میل نداشت که شر و تاریکی بر جهان حاکم شود و جهان را به تباهی بکشاند؛ از این رو دست به کار ستیزه با او شد؛ ولی این دومی نیز ابزار ستیزه برای خودش آفرید و در برابر نور صف آراست، و بدین ترتیب ستیز پایان‌ناپذیر خیر و شر آغاز شد. در ازل جهان روشنایی و زیبایی که جهان ملکوت و جهان محبت و عدالت و خیر بود از آن **زروان** بود؛ و جهان ماده که جهان تاریکی و زشتی و جهان دیوان و رذیلتها و بدیها بود از آن **شیطان** بود. اما چون جهان شیطان با جهان زروان درهم آمیخت، روح انسان که تجلی ذات حق است در کالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان است حلول کرده زندانی شد. از آن هنگام انسان در این جهان مبتنی بر تضاد خیر و شر، مجموعه هردو ضد گردید؛ یعنی از طرفی دارای روحی بود آسمانی و متعلق به جهان ملکوت، و از طرف دیگر دارای جسمی بود مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و با گرایشهای شیطانی.

آنچه از عقیده مانی برمی آمد آنکه انسان مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این دو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت. در اینجا تناقض آشکاری در عقیده مانی وجود دارد، و آن اینکه او از یکطرف وعده زندگی سعادت‌مندانه در این جهان به انسان میدهد، و میگوید که وقتی انسان از تعلقات مادی رها شود به این سعادت دست خواهد یافت؛ و از طرف دیگر، انسان فقط زمانی میتواند به سعادت برسد که از زندان مادی تن رها شده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی نباشد؛ بعبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز میشود. این موضوعی بود که مانی حل‌ناشده باقی گذاشت، تا قرن‌ها پس از او (در قرن دوم هجری) **تصوف بصره** و بلخ (یعنی طرز فکری که ریشه در تعالیم مانی داشت) بیاید و تصریح کند که در این دنیا هیچ سعادت را نمیتوان برای انسان امید داشت. اما آن جنبه از تعالیم او که مبلغ نیستی بود (و این منفی‌ترین و زیان‌بارترین جنبه تعالیم مانی بود)، آن که او پیروانش را به گریز از همسرگزینی تشویق میکرد، و به این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار میساخت.

آفریدگان شیطان به گفته مانی در باده و در زن و گوشت کمین کردند تا هرگاه یک انسانی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت حیوان بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به فساد و دشمنی با خدا برانند و به سوی عالم شر و ظلمات بکشانند و به عذاب جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که شیطان برای فاسد کردن روح بشر آفرید- به گفته مانی- **آز** (حرص

و دنیاطلبی) بود. آز میتوانست همراه تمام اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. آز در تمام ذرات ماده وجود داشت و همینکه کسی به یکی از مادیات دنیایی علاقمند میشد بی درنگ لشکر آز از آن ماده وارد کالبدش میشد و او را وسوسه و مفتون میکرد و وامیداشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

مانی تعلیم میداد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهریمن دوری جوید، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نورزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نگردهد. دیگر وظیفه انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را از خود براند، و روح خود را پالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایسته انتقال به جهان نور و لذات ابدی که جهان **زروان** است شود. زروان در تعالیم مانی عالم مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، و کسی که مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می یافت و نور خالص میشد و میتوانست به این عالم انتقال یابد. چون سپاه اهریمن در باده و زن و گوشت و اشیای هوس انگیز وجود داشتند، وظیفه انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت حیوانات بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی در کالبد مادی تلقی میشدند به کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته میشدند در حد نیازشان از آنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسه دیو آز بر آنها اثر نگذارد و آزمند نسازد. کسانی که در این زندگی نمیتوانستند از متاع دنیا چشم پوشی کنند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشتند، در زندگی بعدی شان طاهر به دنیا می آمدند و آنگاه هوس متاع دنیایی را در دل نداشتند و میتوانستند پالوده و روحانی شوند و شایسته انتقال به عالم زروان و ملکوت آسمان گردند.^۱

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم زروان را از تعالیم بودا گرفته بود، و میگفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را پالاید و نورانی سازد و آنگاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. نحوه پیمودن طریق کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی که در زندگی موفق به تزکیه نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره در کالبد دیگری به دنیا برمیگردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است در اثر آنکه در زندگی راه شیطان را در پیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هر بار مراتبی از درجات کمال یا سقوط را طی کند.

۱- الفهرست: ۵۰۹ - ۵۱۸ . الملل والنحل: ۲ / ۲۶۹-۲۷۳ . کریستنسن: ۲۷۳ به بعد.

کسی که در این زندگی بکوشد که در حد توانش از ماده و شر دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به دنیا می‌آید و برای صعود به ملکوت اعلی آمادگی می‌یابد. شخصی برای آنکه به مرحله کمال مطلق برسد ممکن است بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هربار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامیرسد که همه انسانهای روی زمین این مراتب و مراحل را گذرانده به کمال رسیده‌اند، و آن زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان خدا از جهان شیطان است. با این تعبیر، دوران سعادت انسان- در تعالیم مانی- زمانی آغاز میشود که خود انسان در این دنیا وجود نداشته باشد.

بدون تردید این جنبه از عقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به کابلستان و چین از پیروان بودا گرفته بود تا به برخی از چرایها که در رابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او میدید که برخی از انسانها در محیطی پیدا میشوند و پرورش می‌یابند که همیشه دررنج و محنتند، و برخی دیگر در محیطی رشد میکنند که همیشه درناز و نعمتند. شاید او به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ و آیا انسانها در این سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا چنانکه مغتسله و مسیحیان میگفتند مُقَدَّرْ از پیش تعیین شده است که در آسمانها نوشته میشود؟ او پاسخش را نزد پیروان بودا یافت و آنرا قبول کرد. تناسخ در آئینهای هند یک عقیده کهن بود و بودا نیز آنرا تبلیغ کرده بود. بنا بر این عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود و در این زندگیا مسیر کمال را طی میکند تا به کمال مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص مبدل گردد. نحوه زیست او از لذت و درد و خوشبختی و بدبختی نیز بازتاب زندگی او در مرحله گذشته است و آنچه او اکنون در آنست خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. مانی این عقیده را گرفته بطور بسیار ناقصی تبلیغ کرد.

مانی از هر کدام از آئینهای خاورمیانه و آسیای میانه چیزهایی بطور ناقص گرفت و کوشید که با تلفیق آنها دین نوینی بسازد که به گمان او میتواند سعادت بشر را تأمین کند. بیشترین تأثیر پذیری او از مغتسله و صابئین بود و به همین علت بخش اعظم تعالیم او را عقاید این فرقه بویژه زهد و دنیاگریزی شدید ماندائیها تشکیل میداد؛ و به همان اندازه که مغتسله از یهودان اکراه داشتند او نیز با آئین یهود مخالف بود تا جایی که موسا را پیامبر واقعی نمیدانست.

عقیده به دونیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، منتها بصورتی بسیار

ناقصتر از آنچه در گاتا مطرح شده بود. در گاتا خیر و شر دو گوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دو گوهر همچون دو ایزد رقیب ازلی جلوه گر شده‌اند که در خارج از انسان وجود دارند و جهان در آغاز آفرینش در میان آن دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی به نحوی نظر زروانی‌ها را انعکاس میداد. درحالی که خیر و شر در گاتا بصورت دوخصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیده مانی هریک از خیر و شر مدبران حقیقی عالم پنداشته شده‌اند که هر کدام قلمرو خاص به خودش را دارد و پیروان خویش را به سوی آن میکشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده میشود، و آن اینکه مانی هم مثل زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با تمام جنودش برای همیشه از عالم زروان جدا خواهند شد. در اینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی در آنست که زرتشت پیشبینی میکند که پس از پیروزی نهایی خیر و نور بر شر و ظلمت، سعادت مادی بشر به تحقق میرسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همه از نعمتهای روی زمین برخوردار میشوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیایی را می‌بیند، که چون دیگر دیو آز وجود ندارد کسی به خوراکیهای لذت‌آور و گوشت و زن و شراب تمایل پیدا نخواهد کرد و رغبت به لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر در آسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن پس هیچ نیازی به مادیات دنیایی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بلکه در عالم زروان بوده باشد.

در تعالیم گاتا وظیفه انسان کاملاً مشخص و فرجام او نیز در ارتباط با کردار و رفتارش قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی در گاتا به درستی تعریف شده است و انسان نیکسیرت میدانند که باید از بدیها پرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتا کشاورزی، دامپروری، خانه‌سازی، آباد کردن شهر و روستا، کمک به هم‌نوع، ایثار و فداکاری در راه سعادت دیگران، مبارزه با مفاسد اجتماعی، ... همه اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه در ردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و عذاب جاویدان اخروی هستند. ولی مانی در عین اینکه دزدی و بخل و قتل نفس و میگساری و جادوگری را در زمره محرمات قرار داد، بدی و نیکی را به درستی

تعریف نکرد و نخستین ضرورت زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ بود را برای متقین تحریم کرد، و یک زهد خشک و خشن را که تمام لذات مادی اینجهانی را از انسان می‌گرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بلکه در همه جا تأکیدش بر آباد کردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دامداری، و فراهم آوردن وسائل آسایش و آرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق میکرد که به استفاده معقول و متعارف از مادیات روی آورند و کاری کنند که همه مردم روی زمین به همه نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند و کسی از مردم جهان در محرومیت به سر نبرد.

عمل صالح نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیات ارژنگ و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه میشد. اما درگاتای زرتشت، کار و تلاش بخاطر برخورداری بهتر از نعمتهای خدادادی اساس عمل صالح را تشکیل میداد. دین مانی یک دین دنیاگریز و آرامانی و رؤیایی بود که با طبیعت و سرشت انسان سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیاساز بود و در آن کلیه گرایشهای ذاتی انسان در نظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنانکه زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی میخواست پرورش دهد، از برآوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز میماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بلکه هیچ توجهی به جهان نشان نمیداد؛ و همه تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور میزد؛ او حتی شدیداً بر روی خودداری مردان و زنان از زن گرفتن و شوهر کردن تأکید میکرد و مجرد زیستن را برترین فضیلت برای انسان میشمرد. او تعلیم میداد که تنها راه پالایش روح از ماده و ظلمات ترک دنیا و انزوای و زهد و اجتناب از لذائذ است؛ و بدین طریق میتوان سپاه شیطان را بی‌یاور و منزوی و ناتوان ساخته به شکست کشاند. پیروان مانی موظف بودند که حد اکثر ساعات شبانه‌روز را به نماز و نیایش و ذکر و وردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به‌امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا میتوانند روزه بگیرند و در گرسنگی بسر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس را بکشند و فقیرانه بزنند. او برای پیروانش مقرر کرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگذارند و در نمازهایشان آیات ارژنگ را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هر نمازی وضوی جداگانه بگیرند؛ و دائم در ذکر و تسبیح باشند. او همچنین مقرر کرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. ماه روزه مانویان ماه بهمن بود. روزه مانویان با سپیده

دمان آغاز میشد و با غروب آفتاب به پایان میرسید. پیروان مانی همچنین وظیفه داشتند که در هرماه از یازده ماه دیگر سال را هفت روز روزه بگیرند.^۱

این پیامبر لذت‌ستیز و مبلغ فقر و درد و رنج و انزوای و گریز از فعالیت و دنیاسازی و مخالف همسرگزینی برآن بود که با تأثیرگذاری برسلطه سیاسی از این سلطه یک حکومت آرمانی و عدالتگرا و زهدپیشه بسازد و سلطه دیو آزر را برای همیشه از جهان براندازد و قناعت مطلق را بر جامعه بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمانگرای منفی‌باف بود که طبیعت بشری را از یاد برده بود و خیال میکرد که با ژهد میشود بشر را از طبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او میگفت به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریان تمدن بشری بود.

بی‌تردید، گسترش عقیده مانی میتواند کاری‌ترین ضربه سیاسی را به دولت ایران و جامعه ایرانی وارد سازد، و روحیه سازندگی که لازمه حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان بگیرد و دولت نوپای ساسانی را تا لبه فروپاشی نهایی به پیش ببرد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاستسازان ایران متوجه این خطر در عقیده مانی بودند. هرچند که در زمان شاپور اول، به علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی در کشور، مانی همچنان آزادانه در شرق کشور به فعالیتهای تبلیغی ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزه همه‌جانبه‌ئی برضد او و تعالیمش به راه افتاد، مانی به قتل رسید و مانویان به شدت قلع و قمع شدند.

تشکیلات مانوی

مانی برای نشر عقائدش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را در پنج درجه تقسیم بندی کرده بود. نخستین درجه از پیروان او ۱۲ شاگرد برجسته بودند که رأس هرم تشکیلاتی مانی را تشکیل میدادند. او به این ۱۲ تن لقب **فریشتگان** (فرهیختگان/ معصومان) داده بود. اینها کسانی بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانی (یعنی از منبع وحی) دریافت میکردند، و بمثابة خلفای مانی و رسولان او برای فعالیت در راه جلب پیرو بودند. در نظر پیروان مانی اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی به‌شمار میرفتند و آرای فقهی‌شان حجت به‌شمار می‌آمد.

ما نمیدانیم که انتخاب عدد ۱۲ برای مأموران طراز اولش را مانی تا چه حد در ارتباط با

۱- الملل والنحل: ۲ / ۲۷۲-۲۷۳. الفهرست، ۵۱۶.

سنتهای ایرانی انجام داده است؛ ولی یک تصریح تاریخی به وجود دوازده نقیب (افسر) را ابتدا در نوشته‌های گزینوفون راجع به تشکیلات اداری شاهنشاهی هخامنشی در زمان کوروش بزرگ می‌بینیم.^۱ محققا این انتخاب مانی ریشه در عقائد دینی کهن بابلی داشته است که جهان مادی را میان دوازده خدا تقسیم کرده بودند به گونه‌ئی که هر کدام از آنها سی روز از سال را بر جهان حکومت میکردند. اینها همان دوازده خدائی بودند که در دورانی از تاریخ بر بروج دوازدهگانه اطلاق شد و نامهای بابلی کهن را برای همیشه حفظ کردند.^۲ از این انتخاب چنین برمی‌آید که مانی خودش را بصورت یک ذات والا مطرح کرده که دوازده ذات روحانی و معصوم احاطه‌اش کرده‌اند و در مجموع خود یک شکل زمینی از حکومت آسمانی اساطیر کلدانی و بابلی را بوجود آورده‌اند که مانی در مرکز آن واقع شده است.

بعد از خلیفگان دوازده گانه ۷۲ دوتن **ایسپسگان** (اولوالعلم) قرار میگرفتند، که شاگردان آن دوازده معصوم به‌شمار میرفتند و علم دین را از معصومان دوازدهگانه فراگرفته بودند. وظیفه اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ آئین مانی بود. این عدد ۷۲ نیز بدون رابطه با اساطیر دینی بابل نبوده است. در مرحله پائینتر از اینها ۳۶۰ خردمند قرار میگرفتند که **مهیستگان** (کلانتران) لقب داشتند. اینها افرادی بودند که میان مردم میزیستند و تبلیغ میکردند و در مراسم عبادی برای نمازگزاران ارژنگ میخواندند. تعداد اینها چنانکه می‌بینیم به‌عدد روزهای سال است و راه به اساطیر کهن می‌برد. بقیه مردم جهان که به‌تعالیم مانی گرویده بودند و زندگی عادی را میگذراندند دو طبقه بودند؛ یکی **گزیدگان** (اصفیا) که تعالیم مانی در قلبشان رسوخ یافته بود و پیروان عامی اورا تشکیل میدادند؛ دیگر **نیوشگان** (مستمعان) که تحت تأثیر مبلغان دین مانی در مراسم عبادی و سخنرانیها حاضر میشدند و به تلاوت ارژنگ گوش میدادند و مؤمنان بالقوه به‌شمار میرفتند.

اینها پنج طبقه بودند که چترمانی بر سرشان گسترده بود و نجات یافتگان به حساب می‌آمدند. بهترینها در میان این پنج طبقه معصومان دوازدهگانه (فریشتگان) یعنی جانشینان بلافصل مانی بودند

۱- کوروشنامه: کتاب ۱، فصل ۲، بند ۵.

۲- عدد دوازده نزد اقوام سامی و آرامی معنای مقدسی داشت. چنانکه شمار رؤسای قبائل عبرانی که همراه موسا بودند، دوازده تا ذکر شده است (اسباط اثنا عشر)؛ خلفای عیسا مسیح (حواریون) نیز دوازده تا بودند. در کلدی یکی از ذوات آسمانی دوازده گانه تموز بود که طبق اساطیر بازمانده از دوران سومری، زمان پادشاهی و حکمرانی در ماه تموز و ناظر بر ثمربخشی درختان (درخت خرما) بود. بنا بر یک اسطوره کهن سومری، تموز زمانی به‌دست دشمنانش به‌قتل رسیده بود. از آن زمان در ماه تموز به‌عزا مینشستند و ده روز برای تموز زاری و ندبه میکردند و بر سر و رویشان میزدند.

که از تمام تعلقات دنیایی بریده شده بودند، ازدواج نمیکردند، گوشت و غذاهای لذیذ نمیخوردند، باده نمینوشیدند، همواره در ذکر و نماز و روزه بودند، و روح خالص در جسم مادی تلقی میشدند و صفت **روحانی** داشتند.

جامعه ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی بعنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازدهگانه در رأس هرم جا میگرفتند؛ کمر هرم را به ترتیب، دو طبقه ایسپسگان و مهیستگان تشکیل میدادند؛ شالوده هرم از طبقه گزیدگان تشکیل میشد و قاعده هرم را نیشگان و عوام میساختند که در مراحل نخستین طی طریق تقوا از هرگونه تکلیف شرعی آزاد بودند و محرمات شرعی مثل همسرگیری و خوردن گوشت حیوان برایشان مباح شناخته شده بود، ولی وقتی به مرحله بالاتر ارتقاء می یافتند موظف بودند که از این محرمات اجتناب کنند تا از آلائشها پالوده شوند. اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزی بیان کنیم چنین میشود: ۱- رهبر. ۲- شورای مرکزی. ۳- اعضاء. ۴- هواداران. ۵- دوستداران (سمپاتها).

تأثیر دین مانی

تعالیم مانی بر روی دولایه از مردم جامعه میتوانست بیشترین تأثیر را داشته باشد؛ یکی عناصر عصیانزده طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقه خویش بیزار و از آن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و در عین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به یک معنویت رستگاری بخش بودند که آنها را از قیدوبندهای آزمندانۀ طبقه مرفه برهاند. شخص مانی از این دسته بود. دیگر عناصر محروم و سرکوبخورده و ستم کشیده جامعه که از دستیابی به هرگونه سعادت اینجهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از طرفی میتوانستند با روی آوردن به زهد خشک مانی رفاه و آسایش اربابان را به استهزاء بگیرند و بدین وسیله کینه‌های خفته در درون خود را به نحوی کاهش دهند؛ و از طرف دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون عمر عاریتی انسان زودگذر است، سعادت و شقاوت نیز عاریتی و گذرا است، و انسان میتواند در این سرای سپنجی هر دردی را به نحوی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و در پی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دولایه را میتوان در پیگیری خط سیرگسترش عقائد مانی در جوامع خاورمیانه یافت. لایه نخست سرانجام درتعالیم مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و پس از او تحولاتی در آن

ایجاد کرده آن را بصورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر را اگر دنبال کنیم به تصوف اشراقی قرنهای چهارم هجری به بعد در خاورمیانه بخصوص در ایران میرسیم، و رد پای شاگردان مانی را به وضوح در آن می یابیم. لایه دوم پس از مانی به یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز میتوانیم در تصوف قرنهای دوم هجری به بعد در خاورمیانه، بخصوص در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

مانی ابتدا تعالیمش را به زبان پهلوی نگاشته بود و کتاب شاپورگان را که به شاهنشاه تقدیم داشت به زبان پهلوی بود. ولی چونکه پیروان او عمدتاً آرامی و سریانی بودند بعدتر تعالیمش را به زبان سریانی تحریر کرد و نوشته هایش را برای آنکه به اذهان عوام نزدیک کند با تصاویر آراست. ابن الندیم مینویسد که مانی هفت کتاب نوشته بود، که یکی از آنها به زبان فارسی و بقیه همه به زبان سریانی بود. نام این کتابها را ابن الندیم چنین ذکر کرده است: ۱- شاپورگان، ۲- سفرُ الأُسفار (مادر کتابها)، ۳- سفرُ الجابره (کتاب زور گویان)، ۴- سفرُ الأَحیاء (کتاب زندگان)، ۵- فرائضُ الْمُحِبِّين (وظایف دوستانان)، ۶- فرائضُ المستمعین (وظائف شنوندگان)، ۷- پراگماتیا (عبادات عملی).^۱

این نوشته ها را رسولان مانی در نقاط مختلف جهان از ترکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هر کدام از اقوام به زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. تعالیم مانی در میان آرامیهای عراق و در شام و مصر نقش بسیار مؤثری را در تحول بخشیدن به افکار دینی ایفا کرد. نشانه های دردست است که در قرن سوم و اوائل قرن چهارم بخشهای بزرگی از ملت های مصر و شام از دین مانی پیروی میکردند، در حالی که هنوز مسیحیت در این سرزمینها چندان گسترشی نیافته بود. مکتب مانی در قرنهای سوم و چهارم سرسخت ترین رقیب مسیحیت در خاورمیانه به شمار میرفت، به گونه ای که تا نیمه قرن چهارم مسیحیت در برابر مانویت مجال فعالیت نداشت. ولی از هنگامی که مسیحیت بعنوان دین رسمی امپراطوری روم مطرح شد، مانویت در آسیای صغیر و شام و مصر زیر فشار گروههای جهادگر مورد حمایت دولت روم تضعیف شد و از صحنه اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنان مانی را تکرار کند. از آنجا که دین مانی یک دین ایرانی بود، طبیعی بود که سیاستسازان دولت روم به آن به عنوان یک دین سیاسی بنگرند و با آن مبارزه کنند. دین مانی در مصر و شام و آسیای صغیر، هم از طرف دستگاه

۱- الفهرست: ۵۱۹.

منسجم تبلیغاتی مسیحیان تحت تعقیب شدید قرار داشت، و هم دستگاه سیاستساز روم همواره مانویان را سرکوب میکرد و از میان می‌برد. از نیمه قرن چهارم به بعد تصفیه‌های جسدی برنامه‌ریزی شده در سرزمینهای امپراطوری روم دنبال شد، و مانویان به اتهام هوادار ایران، دوستدار بیگانه، و خائن به وطن سرکوب و نابود شدند. اینکه دین مانی با وجود همه گستردگی که در مصر و آسیای صغیر و شام حاصل کرد خیلی زود جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب همه‌جانبه از مانویان در این سرزمینها بود.

در عین حالی که پیروان مانی در این سرزمینها تحت فشارهای شدید مجبور به ترک دین شدند، تعالیم مانی به نوبه خود در سوق دادن جماعات بشری این بخش از آسیای غربی و شمال آفریقا به سوی مسیحیت سهم عمده ایفا کرد. زیرا در تعالیم مانی برای مسیح و تثلیث مسیحیت جای خاصی وجود داشت و به عیسا یک تقدس آسمانی بیش از آنچه که در میان مسیحیان شناخته شده بود می‌بخشید. علاوه بر آن، مانی به تکرار تأکید کرده بود که او همان منجی موعود است که عیسا مسیح بشارتش را داده بوده است. این گفته می‌توانست به نوبه خود بعنوان ابزار تبلیغی کارآمدی برای اثبات حقانیت دین مسیح در اختیار مبلغان مسیحی قرار گیرد، و در میان سرکوب مانویان در زمینهای امپراطوری روم بسیاری از جماعتی که تحت تأثیر زهد مانی قرار داشتند را به سوی مسیحیت بکشاند.^۱ ولی همان مانویانی که به اجبار به دین مسیح در آورده میشدند عقائد و دانسته‌هایشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن آئین مسیحیت بصورتی که امروز هست نقش بسیار مؤثری ایفا کرد.

هرچند که مانویت در غرب آسیا تا اوائل قرن پنجم جایش را به مسیحیت داد و از آن پس در آسیای صغیر و مصر و شام هیچ نامی از آن برجا نماند؛ ولی این آئین در ترکستان و سغد که از نظر سنتی مرکز فعالیتهای بودائیان بود چند قرن ماندگار شد؛ و با ظهور مزدک تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفت و تحولات نوینی پذیرفته به عرفان زرتشت و مردمگرایی مزدکی نزدیک گشت و قرنها در جوامع ایرانی و همچنین در میان ترکان ناحیه سیحون به زندگی ادامه داد. در قرن دوم هجری با ورود اسلام بعنوان آئین نوین به این منطقه، مانویت نوین که در مجموع خویش آمیزه‌ئی بود از آئینهای مزدکی و مانوی با همه ارزشها و سنتهایش وارد اسلام شد، و مانویانی که مسلمان شده بودند مکتب نوینی را در خراسان و عراق به وجود آوردند که چیزی جز مانویت در لباس اسلام نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به نام «زندقه» شهرت یافت. بدینگونه مانویت نوین

۱- بررسی نقش مانی در گسترش مسیحیت نیازمند یک تحقیق مفصل است که جایش در این مختصر نیست.

از آن پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن اسلامی سهمی به سزا ایفا کرده به زودی مکتب دیگری نیز، که به نام تصوف میشناسیم را شکل داد.

www.irantarikh.com امیرحسین خنجی